

## بوردیو علیہ وارثان

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com



سارا شریعتی

شماره مقاله : ۱۰۱۲

تعداد صفحہ : ۷

آفرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ ترمیر : ۱۳۸۶

[www.shandel.org](http://www.shandel.org)

موضوع : بہ مناسبتِ بزرگداشتِ بوردیو

## بورديو عليه وارثان

حقيقت‌اش من نه عادت دارم و نه قبول دارم که در اين جلسات شرکت کنم. در جلساتي که به عنوان بزرگداشتِ نظريه پردازان برگزار مي‌شود و در اين دانشکده بسيار متداول است. فکر مي‌کنم که اگر کسی بخواهد مثلاً در موردِ بورديو، هابرماس، مارکوزه، فوکو... بدانند، خودش برود و بخواند. مُطلع‌ترين افراد در موردِ اين نظريه پردازان، نويسندگانِ کتاب‌ها هستند و در نتيجه هيچ چيز جانشينِ مطالعه و کتابخانه نمي‌شود؛ و اما دليلِ ديگرِ مخالفت‌ام با اين سبکِ جلسات در اين بود که نمي‌خواهم در اين جنگِ اَشباحي، که به نظر مي‌رسد در جريان است، شرکت کنم. دانشجويي مي‌گفت، ما طرفدارِ هابرماس هستيم ولي آنها طرفدارِ مارکوزه، دانشجويِ ديگري اعلام مي‌کرد که بورديو را به عنوانِ متفکرِ خودش يافته است، مقالهٔ ديگري از شَبَحِ لنين در دانشگاه خبر مي‌داد. انگار که در اين وضعيت تنها کارِ ما و وظيفه‌مان اين است که در اين جبهه‌هاي خيالي که ميانِ متفکران ايجاد کرده‌ايم، سياهي لشکر شويم.

نه! من طرفدارِ بورديو نيستم. به برگزار کنندگانِ اين مجلس هم گفتم که نيستم و توصيه کردم که شما هم نباشيد. نه براي اينکه به جاي بورديو کسِ ديگري، متفکرِ ديگري را جانشين کنيم، نه!، به اين دليل که اساساً سياهي لشکر نباشيم. چون جامعه‌شناس ايم و جذابيتِ جامعه‌شناسي از جمله در اين است که از يك جا به بعد ما را تنها مي‌گذارد. نظريه پردازانِ ديروز در خصوصِ امروزِ جامعهٔ ما، به ما چيزي نمي‌آموزند. بورديو خود در آغاز و پايانِ کارش همواره تاکيد مي‌کرد که اين نتيجهٔ تحقيقي من در موردِ مثلاً نظامِ دولتيِ فرانسو در اين دوره است. ما هم از يك مرحله به بعد ديگر بايد خودمان با جهانِ اجتماعيِ مان مواجه شويم. مشاهده و تحليل کنيم، بشناسيم.

و به همين دليل است که پذيرفتم بيايم اينجا از "بورديو عليه وارثان" صحبت کنم. نه براي بزرگداشتي از بورديو، که خودش مي‌گويد: افراي که از آنها تجليل مي‌شود و در دانشگاه براي‌شان بزرگداشت مي‌گيريم، زندانيِ تصويرِ خود مي‌شوند. از يك روشنفکر تجليل مي‌کنيم، به او دکترا مي‌دهيم، احترام‌اش مي‌کنيم، و بدین ترتيب است که در دنياي دانشگاهي کسی را به خاک مي‌سپارند. اما جامعه‌شناسي به من فهماند که چطور از لحظهٔ بزرگداشت مي‌توانم همچون لحظهٔ رهايي استفاده کنم.

در نتیجه، اولین واکنش من به این مجلس این بود که در آن شرکت نکنم. اما فکر کردم که هم چنان که بورديو از لحظه بزرگداشتِ خودش در کالج دو فرانس همچون لحظه‌ رهایی از تصویرش و تشریفاتِ بزرگداشت استفاده کرد، ما هم می‌توانیم از این لحظه برای رهایی از تصویر استفاده کنیم.

پذیرفتم بیایم اینجا، در موردِ "بورديو عليه وارثان" حرف بزنم تا تاکید کنم که بورديو خود نیز وارث نبود، عليه وارثان بود و ما نیز وارثانِ بورديو نیستیم. بورديو خودش، نماینده فکرش است و تنها وظیفه ما می‌تواند در این باشد که سنتِ جامعه شناسی او را که سنتِ "نه" گفتن بود، مخالفت خوانی بود، جسارت بود، خشم بود، افشای سلطه پنهان اجتماع بود را تداوم بخشیم.

تا سنتِ او را تجدید کنیم. سنتِ او را که می‌گفت: من همیشه در جهتِ مخالف بودم، همیشه در جهتِ مخالفِ شیب حرکت می‌کردم. همیشه از عمودها بالا می‌رفتم. وقتی همه به مارکس رفرانس می‌دادند من از وبر، فاکت می‌آوردم، وقتی همه اتوپيست و اعجازگر بودند، خودم را از معجزه در جامعه شناسی محروم می‌کردم، به خودم نهیب می‌زدم: کارِ تو تقویتِ خیال بافی نیست، واقعیات را ببین. اما حالا، در دوره‌ای که دیگر کسی خیال بافی نمی‌کند، به خودم می‌گویم: الان وقت‌اش است! تا سنتِ او را که با اشاره به فوکو، می‌گفت: برای کارِ علمی باید خشمگین بود، باید شور داشت، و برای کنترلِ خشم باید کارِ علمی کرد، احیا کنیم.

تا در برابرِ دگماتیسمِ پوزیتیویسم که مشاهده گر است اما بدونِ مفهوم و بدونِ تئوری، و تئوریسیسم که تئوريسين است اما موضوعِ مطالعه اجتماعی ندارد، نمی‌خواهد دستِ خود را در میدانِ اجتماعی آلوده کند، از جامعه می‌گریزد و به کتاب‌ها و کلاس‌های‌شان پناه می‌برد، الگوی یک جامعه شناس را زنده کنیم. جامعه شناسی در برابرِ آنها که جامعه را از دور و از بالا نگاه می‌کند، جامعه شناسی که چنانچه با اشاره به گوفمن می‌گفت: لباس سفید به تن کرده و به بالین اجتماع می‌رود.

چرا این سنت را تجدید کنیم؟ چون بورديو به گفته خودش، نوکِ تپه‌ای است بجا مانده از شهری که کاملاً غرق شده است. دنیای روشنفکری عوض شده است. دنیای روشنفکری ما هم عوض شده، اتوپیی‌های ما غرق شده‌اند، چیزی از آن گذشته باقی نمانده، و در نتیجه یادآوریِ بورديو به نحوی برای

من طعمی از نوستالژی نیز دارد. نوستالژی برای گذشته‌ای که با همه اشتباهات و خطاهایش، اما ما را در برابر دیکتاتوری واقعیت، جسور و سر بلند می‌کرد. برای دنیایی که خیر و شرش معلوم بود، گذشته‌ای که عقلانیت‌اش، رویاهای ما را تحقیر نمی‌کرد، که آزادی طلبی‌اش، عدالت خواهی ما را محکوم نمی‌کرد، که حقوق‌اش، تکالیف‌مان را از یادمان نمی‌برد. که خشم‌اش کار علمی را مخدوش نمی‌کرد. ما هم شاید به نوعی بازماندگان باشیم. بازماندگان آن دنیای قدیم.

می‌گویند جامعه‌شناسی بوردیو جامعه‌شناسی خودش است. بوردیو خودش را، تجربه زندگی فردی‌اش را، سوژه مطالعه سوسیولوژیک قرار داده و به تئوریزاسیون تجربه خودش پرداخته است. تجربه خودش در الجزایر، تجربه خودش، فرزند محروم شهرستانی، در بزرگ‌ترین دانشگاه پاریس، تجربه خودش در رسانه‌ها.

برای این مطالعه، بوردیو همه مرزهای آکادمیک، و سنت‌های فکری را در هم می‌آمیزد. مفهوم مبارزه طبقاتی را از مارکس می‌گیرد، تقلید را از گابریل تارد، هژمونی را از گرامشی، ایدئولوژی را از مانهایم، کارکرد پنهان را از مِرتون، متد را از دورکهمیم... و با این مفاهیم و این متد به سراغ خودش می‌رود، به سراغ جامعه‌اش می‌رود و مهم‌ترین تئوری‌هایش را ارائه می‌کند.

در این مواجه احساس می‌کند که جهان اجتماعی مثل یک خانواده است. یک خانواده که ظاهراً خانواده ترمالی است، هر کسی در آن نقش و جایگاهی دارد اما، این خانواده اسرار خانوادگی خود را هم دارد، می‌خواهد این اسرار را پنهان کند، فرو بخورد، فراموش کند، صدایش را در نیابد. جامعه هم مثل یک خانواده، یک واقعیت آشکار دارد و یک حقیقت پنهان. اشتباه پوزیتیویست‌ها چیست؟ که به این واقعیت آشکار بسنده می‌کنند، داده‌هایش را دسته بندی می‌کنند، می‌سنجند، اندازه می‌گیرند اما از پشت صحنه‌اش غافل می‌مانند. کار جامعه‌شناس اما این است که از این پشت صحنه، پرده بردارد. سر از این اسرار فروخورده درآورد. مکانیسم پنهان را بشناسد و بشناساند. به همین دلیل است که برخی این جامعه‌شناسی را به جامعه‌شناسی افشاگرانه متهم می‌کنند. این "اتهام"، به یک معنا درست هم هست، چرا که جامعه‌شناسی بوردیو جامعه‌شناسی پرده برداری است. بوردیو یک جامعه‌شناس مزاحم است.

همه نقشه‌ها را به هم می‌ریزد و همه توهّمات را می‌زاید.

سلطه، یکی از مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی بوردیو است. سلطه‌ای که خارج از آگاهی و اراده‌ما عمل می‌کند. جامعه برای او یک فضای سلطه است، فرادستان و فرودستان. خودش می‌گوید یکبار از دانشجویان‌ام خواستم یک کاغذ بردارند و یک جهان اجتماعی را رسم کنند. او می‌گوید تقریباً همه دانشجویان، یک هرم رسم کردند. بوردیو اما مفهوم فضای اجتماعی را جانشین هرم یا نردبان اجتماعی می‌کند. اگر روابط اجتماعی را یک هرم بینیم، عامل اقتصادی، تعیین کننده جایگاه ما بر یک محور عمودی است. جایگاه و تحول فرد در این هرم بر اساس سه بُعد، تعیین می‌گردد: حجم سرمایه‌های فرد (سرمایه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سمبولیک)، توزیع این سرمایه‌ها (توزیع برابر و یا نابرابرشان)، تحول این سرمایه‌ها و قابلیت بازتولید و تبدیل‌شان به هم. (مثلاً تبدیل سرمایه اقتصادی به فرهنگی)

برای تملک این سرمایه‌ها دو راه بیشتر نیست: یا کسب‌اش می‌کنی و خود میراثی به جا می‌گذاری و یا به ارث‌اش می‌بری. وارثان چه کسانی هستند؟ کسانی که این سرمایه‌ها را به ارث برده‌اند.

دمکراتیزاسیون آموزش اما به ما این توهم را القا می‌کند که امروزه همه می‌توانند این سرمایه‌ها را کسب کنند. دمکراتیزاسیون یعنی حقوق برابر، امکانات برابر، حتی اگر از خانواده‌ای محروم از سرمایه باشی، جامعه به تو این امکان را می‌دهد که سرمایه‌ها را در مدرسه، دانشگاه، شهر... کسب کنی. در همه این عرصه‌ها به ما می‌گویند همه برابرند. همه در برابر قانون یکسان‌اند، همه حقوقی مساوی دارند. همه می‌توانند وارد دانشگاه شوند، همه می‌توانند به بالاترین مشاغل سیاسی دست یابند. همه می‌توانند هنرمند شوند اما این یک توهم است. درست است که موانع آشکار از بین رفته است، قانون، دیگر بازدارنده نیست، اما از نظر بوردیو، این قانون برابر، تنها سلطه آشکار را از میان برده است و سلطه و موانع پنهان هم چنان موجود است و به بازتولید نظم موجود می‌پردازد. برابری صوری، نابرابری واقعی را پنهان می‌کند.

این موانع پنهان کدام‌اند؟ زبان، گزینش، رفتار آموزشی، مناسبات، عادت‌واره‌ها. از دمکراتیزاسیون آموزش چه می‌فهمیم؟ افزایش تعداد دانشجویان. اما

مهم‌تر از ورود دانشجویان به دانشگاه، بقای دانشجویان در دانشگاه است، و برای بقا یافتن، سرمایه‌های فرهنگی، بیش از پیش اهمیت می‌یابند و این جاست که میراث، نقش مهمی ایفا می‌کند. این تفاوت را ما در سلسله مراتب دانشگاه‌ها هم می‌بینیم. دانشگاه‌هایی که شانس دومی برای کسانی هستند که از سرمایه‌های فرهنگی محروم‌اند و به آنها مدرک لازم را برای ورود به جامعه می‌دهند.

در یک کلاس، همه تیپ حضور دارند اما عملاً مناسبات سلطه را در میان دانشجویان می‌بینیم. میان وارثین و آنها که از این سرمایه محروم‌اند. این دمکراسی همان دمکراسی سواره‌ها و پیاده‌ها است. همه آزادند در مسابقه شرکت کنند اما مسلماً آنها که سواره‌اند زودتر به هدف می‌رسند. آنها که امکاناتش را دارند. این امکانات تنها امکانات اقتصادی نیست. امکانات فرهنگی هم هست. مناسبات اجتماعی هم هست. سرمایه‌های نمادین هم هست. به این ترتیب، یک درس، یک حقوق برای همه ارائه و اجرا می‌شود ولی تنها آنها که توان مندی دریافتش را در طول زندگی و در مسیر اجتماعی شدن خود به دست آورده‌اند از این درس بهره می‌گیرند و دیگران حذف می‌شوند. این توان مندی، همان عادت‌واره‌ها یا ابیتوس است. بوردیو، "ایدئولوژی استعدادها" را نقد می‌کند. استعداد ذاتی را نقد می‌کند. استعداد به یک معنا امکاناتی است که خانواده، محیط خانوادگی برای فرد فراهم می‌کند و توان مندی‌هایش را شکوفا می‌کند. اشاره می‌کند که وارثان، این توان مندی را به ارث برده‌اند، چگونه؟ در محیط خانوادگی‌شان، به ضرب کلاس خصوصی و امکانات از همه دست، در حالی که دانشجویان طبقات متوسط تنها با زحمت و تلاش باید کسب‌اش کنند. در این مناسبات سلطه‌ای که برقرار می‌شود، فرودستان ارزش‌های طبقه حاکم را درونی کرده و با همان ارزش‌های صاحبان سلطه، خود را نگاه می‌کنند و یاد می‌گیرند که پا را دیگر از گلیم خود بیرون نگذارند. به این ترتیب فرودستان، ابزار سلطه فرادستان بر خود می‌شوند.

در نتیجه اگر بخواهیم خشونت و عیان‌ترین شکل خشونت مثلاً قتل، دزدی، تجاوز، سوء قصد‌ها... را بفهمیم، باید خشونت پنهان را بفهمیم. خشونت موجود در خانواده، کارخانه، زندان‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها، که محصول خشونت موجود در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و مکانیزم‌هایی است که در بازتولیدشان مشارکت می‌کنند.

کار جامعه‌شناس چیست؟ حرفه جامعه‌شناس چیست؟ افشای این مکانیسم سلطه، پرده برداری، افشای توهم دمکراتیزاسیون. اما به گفته بوردیو، جامعه‌شناسی، تنها به مشارکت در نقد توهمات اجتماعی بسنده نمی‌کند، او می‌تواند و باید یک اتوپسیسم رئالیست را، جدا از اراده گرای بی‌مسئولیت و تسلیم شدن به نظم حاکم، پی‌ریزی کند. پروژه جامعه‌شناسی در این است که از ظواهر فراتر رود، بر اساس سنت هیپوکریت، پزشکی واقعی، با تشخیص بیماری‌های ناپیدا است که شروع می‌شود. بیماری‌هایی که بیمار از آنها سخن نمی‌گوید، یا بدان‌ها آگاهی ندارد و یا چنان عیان است که فراموشش می‌کنیم. علوم اجتماعی واقعی نیز، که می‌خواهد دلایل واقعی دردهای آشکار را بشناسد و بفهمد، باید نشانه‌های اجتماعی‌اش را که معمولاً چنان بدیهی به نظر می‌آیند که به سختی تفسیر می‌شوند دریابد.

به همین دلیل است که جامعه‌شناسی، مزاحم است، پرده برداری می‌کند. آنچه که پنهان نگاه داشته می‌شود، آشکار می‌کند. از اینروست که وقتی جامعه‌شناسی که از او توقع دارند تنها به جمع‌آوری و ضبط داده‌های اجتماعی بسنده کند، کار علمی پرده برداری‌اش را انجام می‌دهد، به ظاهر کارش افشاگری می‌نماید.

به بوردیو ایراد می‌گیرند که شما محتومیت بیولوژیک را از بین بردی، و گفتی که همه، استعدادها برابر دارند اما به جایش محتومیت سوسپولوژیک را برقرار کردی. تو فرودست را دوباره محکوم کردی. وقتی می‌گویی تنها ۳ درصد می‌توانند بر این ساختارها و تعینات غلبه کنند، باز هم جبر را بر کنش‌گر اجتماعی حاکم کرده‌ای. بوردیو پاسخ می‌دهد: نه! آنها که از دترمینیسم و جبر‌گرایی سخن می‌گویند، فراموش می‌کنند که اول قانون علمی جاذبه زمین را کشف کردیم تا بعد توانستیم بر این جاذبه غلبه کنیم. اول باید این تعینات را شناخت تا بتوان با آن مبارزه کرد. این کار به معنای محتومیت نیست، چرا که: "آنچه را جهان اجتماعی، خود ساخته است، جهان اجتماعی با آگاهی بدن می‌تواند خود، نابودش کند".